

نقض حقوق بشر
در فرقه رجوی



نامه‌ای از:

علی رضوانی عضو سابق سازمان مجاهدین خلق
به سازمان میدل ایست وچ شعبه آمریکا

نقض حقوق بشر در فرقه رجوی

نامه‌ای به قلم علی رضوانی عضو سابق سازمان

مجاهدین خلق

به سازمان میدل ایست وچ شعبه آمریکا

عالي جناب كريستوفر جرج مدير اجرائي سازمان ميدل ايست واچ شعبه آمريكا :

با سلام :

با نگاهی به تاریخچه این سازمان که از سال ۱۹۷۸ شروع به کار کرده این سازمان به طور منظم و سیستماتیک نقض حقوق بشر در شصت کشور جهان را مورد رسیدگی و بررسی قرار می دهد .

سازمان نظارت بر حقوق بشر در جنگهای داخلی کشورها نقض حقوق بشر را هم از جانب دولت و هم از جانب گروه های شورشی ثبت و بررسی می کند ، این سازمان حامی و مدافع آزادی اندیشه ، رعایت قوانین و برخورداری از قوانین برای همه بشریت است .

این سازمان هرگونه قتل ، ناپدید شدن ، شکنجه ، زندانی کردنهای خود سرانه و سایر شکلهای نقض قوانین بین المللی و پذیرفته شده حقوق بشر را ثبت و محکوم می کند ، در يك كلام بنياد آزادي بيان و سه پروژه مربوط به حقوق زنان جزو سازمان نظارت بر حقوق بشر هستند .

این سازمان يك نهاد مستقل و غير دولتي است ، سازمان مذکور نحوه رویکرد دولتها را به مسأله حقوق بشر ، صرف نظر از وضعیت سیاسی ، موقعیت و صف بندی جغرافیایی سیاسی و موضع قومی و مذهبی این دولتها بررسی می کند .

هدف از این گزارش باز نمودن هر چه گسترده تر عملکرد کاملاً عقب افتاده و تنگ نظرانه سازمانی است که از عمق قرون برآمده که کوچکترین انتقاد منطقی و سازنده و اساساً هیچگونه انتقادی را حتی از سوی نیروهای خودی نیز نمی پذیرد .

موضع انتقادی ما نسبت به سازمان مجاهدین خلق ایران و عملکرد رهبری آن است، هرچند گزارش در بردارنده تمامی رفتار و کردار ضد انسانی سازمان مجاهدین خلق ایران نمی باشد .

ولي دلائل غير انكار همراه با اسناد زنده كه تك تك اعضاي معترض و جدا شده خود دوران زندان را از سر گذرانده انكار ناپذير مي باشد ، ماهيت ارتجاعي مذهبي اين سازمان ضد آزاداندیشي چنان شكل گرفته كه تكليف شرعي و امام

شدن رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران حکم اعدام و شکنجه و زندان برای اعضای معترض مشخص می کند .

بر زنان شیوه هایی چون مجازاتهای وحشیانه روا می دارد و با آنان به عنوان موجوداتی مادون انسان رفتار می کند از جمله طلاق های اجباری و به عقد رهبری در آوردن تمام زنان سازمان ، همچون آزار و سرکوب دیگر اندیشان با تمسک به اسلام انقلابی که همانا بنیادگرایی مطلق می باشد .

همچنین دایر کردن دادگاه های انقلاب و صدور حکم اعدام برای آزاد اندیشان که خود یکی از فتواهای ضد انسانی رهبری این سازمان می باشد ، آزادی بیان یکی از گرانبهارترین دستاوردهای بشریت است ، در مقابل آن صدور حکم اعدام و زندان و شکنجه یک عمل غیر انسانی و ضد بشریت می باشد .

عالی جناب :

اعضای معترض با خطر نابودی شخصی ، سانسور ، ممنوع القلم و بیان ، زندان و شکنجه مواجه هستند ، قوانین ضد انسانی به طریق انتخابی و متناقض از طریق سازمان مجاهدین خلق ایران اعمال می شود .

متهمین با اتهاماتی گسترده و بدون مرزهای مشخص از قبیل فساد اخلاقی ، رفتار ضد انقلابی و همسویی با رژیم ایران محکوم می شوند ، موج تهمت و بهتان که از سوی رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران سازماندهی می شود در دادگاهها به اعضای معترض ابلاغ و اجرا می شود .

با وجود فضای اختناق و زندان در داخل قرارگاه های سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق کماکان اعضای معترض مقاومت کرده و می کنند و به اعتقاد ما ادامه نقض حقوق بشر و فعالیت های خشونت بار ضد انسانی و سرکوب بی رحمانه دیگر اندیشان توسط سازمان مجاهدین خلق ایران ادامه داشته و دارد .

سیاست استمالت از سازمان مجاهدین خلق ایران به هر بهانه ای که باشد جز نقض فاحش حقوق بشر بیانگر چیز دیگری نمی باشد ، آخرین نمونه دیگر در مورد سرکوب زنان صیغه های اجباری و کوتاه مدت یا به عبارتی بهره کشی جنسی از زنان معترض می باشد .

اخيراً یکی از زنان معترض از جهنم سازمان مجاهدین خلق ایران توانسته خارج شود ، وی می گوید آقای مهدی ابریشمی خواستار این عمل ضد آزادی از وی شده است و همچنین یکی از زنان معترض برای افشای چهره ضد انسانی و ضد آزادی سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر دیدگان همگان با ریختن بنزین روی خود اقدام به عمل انتحاری می کند و بعد از چند ساعت جان می دهد .

عالی جناب :

با هم به مرور کارنامه درخشان نقض حقوق بشر ۱۴ ساله مجاهدین خلق ایران می پردازیم

سؤال : آیا جنگ و ترور بی رحمانه بر سر چه چیز است ، آیا هدف خدمت به مردم است یا حکومت بر مردم ؟

جواب : جنگ بر سر هیچ چیز نیست جز در پی کسب قدرت و حکومت بر مردم آزاده و شریف ایران .

طبق آمار منتشر شده در نشریات و کتاب های سازمان مجاهدین خلق ایران بیلان و کارنامه درخشان نقض حقوق بشر سازمان از سال ۱۳۶۰ تا به امروز بدین شرح می باشد:

* از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱

با استناد به کتاب جمع بندی مقاومت یک ساله سازمان مجاهدین خلق ایران تعداد ۱۲۰۰ هزار نفر از نیروهای رژیم اعدام انقلابی شدند ، بیلان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبه آقای مسعود رجوی با رادیو صدای مجاهدین خلق ایران میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار است .

در صدر این تخریب ها از دفتر حزب جمهوری اسلامی گرفته تا دفتر ریاست جمهوری و نخست وزیری و تأسیسات دولتی و غیر دولتی و همچنین مغازه های خرده پای طرفدار رژیم ایران را شامل می شود که در این تخریب ها چه میزان انسان جان خود را از دست داده است هنوز طرفین آماری منتشر نکرده اند .

* از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ :

تعداد ۷۰۰۰ نفر از نیروهای رژیم در سطح شهرها و کردستان ایران اعدام انقلابی شدند ، بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرهای ایران ۱۲۰۰ عملیات صورت گرفته است .

* از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ :

تعداد ۵۰۰۰۰ نفر از نیروهای رژیم در سطح شهرها و کردستان ایران و منطقه مرزی ایران و عراق اعدام انقلابی شدند ، بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرهای ایران ۹۰۰ عملیات صورت گرفته است .

* از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ :

تعداد ۱۵۰۰۰۰ نفر از نیروهای رژیم در نوار مرزی و کردستان و در شهرهای ایران اعدام انقلابی شدند ، بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرهای ایران ۴۰۰ عملیات صورت گرفته است ، آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳ به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام شد .

* سال ۱۳۶۶ در مجموعه ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط نیروهای سازمان مجاهدین خلق ایران صورت گرفت ، جمعاً ۵۸۸۰ نفر کشته شدند و همچنین ۸۶۵ نفر اسیر شدند ، عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و همچنین عملیات تخریب ۲۰۰ مورد صورت گرفت .

* سال ۱۳۶۷ کلاً ۳ بار عملیات صورت گرفت از جمله فروغ جاویدان که تعداد ۷۱۵۰۰ نفر از نیروهای رژیم ایران کشته شدند و همچنین ۲۰۵۸ نفر از نیروهای رژیم ایران اسیر شدند .

عالی جناب :

در يك كلام موجي از خشونت و بيرحمي بر مردم ايران حاكم شده بود ، هر روز اين خشونت را تشديد مي كرد و هر ساعت و هر روز از مردم محروم ايران قرباني مي گرفت .

حال به جمع بندي آمار قربانيان بپردازيم :

كارنامه سازمان مجاهدین خلق ایران :

عملیات اعدام انقلابی ۱۱۶۶۳۰ نفر به دست رزمندگان صلح آزادی اعدام شدند ، عملیات تخریب و انفجار در اماکن دولتی و عمومی ۳۷۴۰ عملیات ، تعداد اسیران جنگی ۲۹۲۳ نفر ، تعداد زندانها و بازداشتگاه ها و خانه های امن در

سطح قرارگاه ها و همچنین در سطح شهر بغداد بیش از ۵۰ زندان و بازداشتگاه را شامل می شود .

اسامی بعضی از زندان ها بدین شرح می باشد :

زندان غیور در شهر مائت عراق ، زندان منصوری واقع در شهر کهریز عراق ، زندان مصباح و زندان خادمی و پنج خانه امن در سطح شهر سلیمانیه عراق ، شهر کرکوک زندان رانبی شماره ۱ و ۲ ، زندان شفاهی ، زندان کریمی و ده خانه امن در سطح شهر کرکوک و همچنین زندان سردار خیابانی و زندان بدیع زادگان معروف به زندان دبس واقع در ۳۰ کیلومتری غرب شهر کرکوک .

قرارگاه اشرف ربیعی ، زندان شهرداری ، زندان دانشکده ، زندان پشت میدان تیر ، زندان لشگر ۶۱ ، زندان اسکان ، زندان ستاد مرکزی و زندان H که یکی از مخوف ترین زندانهای معاصر به حساب می آید .

و همچنین بیش از ده خانه امن در سطح شهر بغداد و زندان پادگان شخصی آقای مسعود رجوی واقع در منطقه ابوغریب شهر بغداد .

خانمی به نام ناهید در شهر کرکوک از طبقه اول ساختمان پایگاه شفایی به پایین پرت می شود و در جا کشته شده و علت مرگ او را خودکشی اعلام می کنند ، بنا به گفته سازمان مجاهدین خلق ایران وی بیماری روانی داشت و چون مربی کوتاهی کرده نامبرده در خارج از دید آنها دست به خودکشی می زند .

* سال ۱۳۶۵ شهر بغداد در کشور عراق :

خانمی به نام زهرا که پس از خلع رده تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده آشپزخانه پایگاه سعادت به بیگاری گماشته شده بود پس از مدتی جسد او را در پخچال فریزر می یابند .

* سال ۱۳۶۵ کردستان ایران منطقه سردشت :

در منطقه سردشت کردستان ایران آقای به نام عباس از جنوب ایران توسط فرمانده اش مورد هدف شلیک ناخواسته قرار می گیرد و کشته می شود ، بنا به گفته ناظرین در این صحنه شلیک عمدی صورت گرفته بود .

نامبرده از اعضای قدیمی سازمان و معترض به روابط درون سازمانی بود و مدت زیادی تحت برخورد بود ، سازمان او را به بخش نظامی منتقل کرد و طی یک طرح صحنه سازی او را از میان برداشت .

* سال شهر کرکوک زندان دبس واقع در کشور عراق :

آقايي به نام محمد گموش در بند ۲۰۰ زندان دبس شبانه خلق آویز مي شود ، سازمان جسد نامبرده را پشت بند ۲۰۰ زندان دبس دفن مي کند .

* سال ۱۳۶۶ نوار مرزي کشور ايران و عراق منطقه کردستان :

آقاي حسن محمدي عضو سازمان مجاهدين خلق ايران در رودخانه زاب نوار مرزي ايران و عراق به طريق مشکوکي در رودخانه غرق مي شود ، نامبرده در سال ۱۳۶۵ در دادگاه هاي درون تشکيلاتي سازمان مجاهدين خلق ايران مستقر در خاک عراق محکوم به اعدام مي شود .

وي پس از تحمل دوران سخت زندان در منطقه کردستان عراق به زندان مصباح در شهر سلیمانیه منتقل مي شود و پس از تحمل زندان موفق به فرار از زندان مي شود و خود را به شهر بغداد مي رساند تا شايد با مسئولان رده بالاي سازمان و همچنين با رهبري سازمان مجاهدين خلق تماس حاصل کند که به چه جرمي محکوم به اعدام و زنداني شده است .

براي بار دوم در پایگاه سعادتي شهر بغداد براي نامبرده جلسه تشکيل مي دهند و آقاي عباس داوري و آقاي محمد حياتي يك بار ديگر حکم اعدام و زنداني او را ابلاغ مي کنند و با يك درجه تخفيف بنا به دستور آقاي مسعود رجوي او را در انبار باربري به عنوان کارگر ساده مي گمارند و روز و شب حق خروج از انبار را نداشت .

طي اين مدت دو بار توسط چماق داران سازمان مجاهدين خلق ايران مورد ضرب و شتم واقع و سخت مجروح مي شود ، اسامي دو تن از عاملين اين جنایت بدین شرح مي باشد ، حسن طهماسبی و ماشاءالله از تهران .

نامبرده پس از پایان دوران زندان با اعمال شاقه به بخش نظامي سازمان مجاهدين خلق ايران منتقل مي شود و طی يك صحنه سازي شبانه در رودخانه غرق مي شود ، آقاي حسن محمدي از اعضاي قدیمی سازمان مجاهدين خلق ايران و از زندانيان زمان شاه بود برادر حسن از مسئولان بالاي سازمان مجاهدين بود که بعد از آزادي از زندان در سال ۱۳۵۷ از سازمان جدا شد .

قرارگاه اشرف واقع در استان خالص کشور عراق سال ۱۳۷۰ :

* فرد دیگری در محل زندان اسکان قرارگاه اشرف توسط دستمالي که در دهانش مي گذارند خفه مي شود و جسد نام برده هنگام بازرسي و چك و كنترل خانه ها كشف مي شود .

* دو خانم ديگر نيز مرگشان مشکوك بود كه سازمان اعلام كرد كه آنها با خوردن قرص خودكشي کرده اند ، در صورتي كه در قرارگاه اشرف دستيابي به قرص و مواد سمی غير ممكن مي باشد ، اين دو خانم مسئله دار بودند و قصد خروج از سازمان را داشتند و حاضر به پذيرفتن طلاق هاي اجباري و ايدئولوژيك نبودند .

* در لشکر ۹۶ فردي كه مسئله دار بود و قصد خروج از سازمان را داشت بين دو كاميون نظامي آيفا قرار مي گيرد و سرش له مي شود و سازمان مجاهدين خلق ايران اعلام كرد كه بر اثر تاريكي هوا و گرد و خاك راننده متوجه نمي شود .

* سال ۱۳۷۰ ، سرنوشت بيش از ۱۰۰۰ هزار نفر از اعضاي معترض در دوراني سخت و جانكاه در اين زندان ها گذشت و همچنين زندانهاي مخوف دولت عراق كه بعضاً از يك هفته تا يك ماه در سلول هاي انفرادي بسر مي بردند .

و در پايان راه اردوگاه مرگ و وحشت به نام رماديه در خاك عراق در انتظار اين قربانيان بود و بنا به دستور رهبري سازمان مجاهدين خلق ايران و نطق تاريخ سازش كه در آن گفته بود جايي آنها را تبعيد خواهيم كرد كه روزانه هزار بار از خداوند طلب مرگ و بلکه يك ميليون بار و همچنين هر لحظه مرگ را به چشم خود ديده و لمس کنند .

و اين چنين شد كه آقايي به نام جواد به خاطر شرايط سخت اردوگاه و به عنوان اعتراض به عملکرد رهبري سازمان مجاهدين خلق ايران خود را در برابرديدگان كاركنان اداره امور پناهندگان و ساير همزمان حلق آويز كرد .

گزارشات زيادي در اين رابطه براي سازمان شما تا به حال ارسال شده است ، در اينجا لازم مي دانم براي افشاي چهره سازمان مجاهدين خلق ايران به يك سري قتل ها اشاره كنم :

* سال ۱۳۶۳ در پاریس دختری به نام ژاله خودش را بين دو قطار قرار مي دهد و خودكشي مي كند ، خانم نامبرده حاضر نبود انقلاب ايدئولوژيك سازمان

مجاهدین خلق ایران و همچنین رهبري آقای مسعود رجوي را بپذیرد و در همین رابطه از طرف سازمان و مسئولینش شدیداً تحت فشار روجي بود .

* سال ۱۳۶۳ در كردستان عراق با صحنه سازي و شليك ناخواسته فرمانده گروه نظامي سازمان مجاهدین خلق ایران يکي از اعضاي معترض به نام افشین از تبریز از ناحیه پشت مورد هدف گلوله قرار مي گیرد و بلافاصله کشته مي شود ، شليك کننده فردي است به نام عباس که کماکان در روابط سازمان مجاهدین خلق مي باشد .

* سال ۱۳۶۳ كردستان ایران منطقه سردشت _ بانه _ پیرانشهر ، طی سه بار اسرای زخمي ارتش ایران در صحنه عملیات توسط فرمانده نظامي مجاهدین خلق ایران فردي به نام ناصر معروف به ناصر گشتاپو به رگبار بسته و اعدام مي شوند .

* سال ۱۳۶۲ كردستان ایران منطقه سردشت _ روستاي زميران ، يك نفر از اسرای زخمي در صحنه عملیات توسط فرمانده دسته سازمان مجاهدین خلق ایران به نام يحيي از زنجان به رگبار بسته و اعدام مي شود .

* سال ۱۳۶۲ كردستان ایران منطقه سردشت روستاي کاولان ، دو نفر از اسرای زخمي در صحنه عملیات توسط فرمانده تیم نظامي مجاهدین خلق ایران به نام هادي معروف به هادي فاشیست از تبریز به رگبار بسته و اعدام مي شود .

* سال ۱۳۶۳ كردستان ایران منطقه بوکان ، دو نفر از اسرای زخمي در صحنه عملیات توسط فرمانده گروه نظامي سازمان مجاهدین خلق ایران به نام رضا سنندجي به رگبار بسته و اعدام مي شوند .

* سال ۱۳۶۵ شهر بغداد در کشور عراق ، آقای مجتبي مير میران معروف به ميم بارون که شاعر نیز بود و در بخش تبلیغات راديو صداي مجاهدین خلق ایران مشغول کار بود در شهر بغداد خیابان السعدون پایگاه ميرزايي طبقه سوم واحد آخر دست راست به طور مشکوکی شبانه حلق آویز مي شود .

نامبرده يکي از اعضاي مسئله دارو مخالف سرسخت امام شدن آقای رجوي بود ، سازمان مجاهدین خلق ایران علت آن را خودکشی اعلام کردند .

● سال ۱۳۶۵ شهر کرکوک در کشور عراق

- این بود کارنامه درخشان نقض حقوق بشر ، با هم بر می گردیم به روابط درون گروهی سازمان مجاهدین خلق ایران که از سال ۱۳۶۰ بررسی کنیم تا بیشتر با ماهیت ضد انسانی آن آشنا شویم تا دریابیم چه میزان سازمان نامبرده به اصول و مبنای دموکراسی و حقوق بشر پایبند است .

* سال ۱۳۶۱ ، اعدام ۳ نفر از اسرای جنگی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در شمال کردستان ایران و تاریخ و محل اعدام زمستان ۱۳۶۱ در منطقه مهاباد کردستان ایران .

یکی از اسیران زیر ۱۵ سال بود ، فرمانده صحنه اعدام آقای مصباح عضو مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران ، نماینده رهبری سازمان آقای اسد اهل تبریز ، فرمانده جوخه اعدام قدرت الله حیدری ، نفرات آتش کریم ترک و همچنین مادری که فرزندش توسط رژیم ایران اعدام شده بود .

* سال ۱۳۶۳ ، اعدام ۴ نفر از اسیران جنگی در منطقه نوار مرزی کردستان ایران و عراق ، تاریخ و محل اعدام بهار سال ۱۳۶۳ ، محل جنگلهای منطقه شاه نسقه واقع در کردستان عراق و یا به عبارتی می شود گفت روبروی روستای پژوه کردستان ایران و عاملین ، مرتضی از بخش تسلیحات اهل همدان ، ناصر ترک معروف به ناصر گشتاپو از تبریز ، کریم ترک معروف به کریم فاشیست از تبریز ، آقای اسد از تبریز ، مهدی از همدان ، رضا کرم علی معروف به یعقوب از تهران .

* سال ۱۳۶۳ اعدام ۶ نفر از مخالفین درون گروهی به خاطر نپذیرفتن اصل امامت آقای رجوی ، محل جنگلهای منطقه شاه نسقه واقع در کردستان عراق ، اسامی اعدام شدگان با نام مستعار ، سعید از تبریز ، قاسم از زنجان ، ناصر از شیراز ، رسول از کرمانشاه ، غلام از شمال ایران ، سهراب از تهران ، عاملین اعدام کرم از همدان ، رضا کرم علی از تهران ، ناصر ترک ، کریم ترک فرمانده صحنه اعدام آقای ابراهیم ذاکری .

* سال ۱۳۶۴ زندان و زندانی ، زندانی کردن بیش از ۷۰۰ نفر از نیروهای سازمان در منطقه کردستان عراق واقع در شهرک ساوه و کهریزه و پایگاه

غیور ، زندانی کردن اعضای دفتر سیاسی و اعضای شورای مرکزی سازمان از جمله علی زرکش به همراه ۱۱۷ نفر دیگر و صدور حکم اعدام برای تک تک آنها و پس از بازجویی اولیه همگی را به زندانهای شهر سلیمانیه منتقل کردند .

* سال ۱۳۶۴ ، زندانی کردن بیش از ۵۰ نفر از اعضای معترض در زندان های شهر سلیمانیه عراق ، زندان پایگاه مصباح و غیور ، زندانی کردن اعضای معترض در خانه های امن در شهر کرکوک .

* سال ۱۳۶۹ زندان دبس واقع در حومه شهر کرکوک ، زندان دبس با دژ قلعه ها که بیش از ۵۰۰ نفر از اعضای معترض را در خود جای داده بود ، از جمله حماسه و مقاومت زندانیان باید به اعتصاب ۷ شبانه روزی آنها اشاره کرد و با شرایط سخت و طاقت فرسای زندان اشاره کرد .

* سال ۱۳۷۰ زندان ها و بازداشتگاه های داخل قرارگاه اشرف ، زندان ساختمان شهرداری ، زندان دانشکده ، زندان پشت میدان تیر ، زندان اسکان ، زندان H که یکی از مخوف ترین زندان های انفرادی معاصر می باشد ، سلول های آن به اندازه قبر و قفس می باشد ، زندان ستاد فرماندهی و بازداشتگاه های سایر لشکرها .

* سال ۱۳۷۱ زندان ها و خانه های امن در سطح شهر بغداد از جمله ، زندان محمد ضابطی ، زندان سعادت ، زندان سیفی ، زندان اکبر زادگان ، زندان ملک مرزبان ، زندان معروف به نام پایگاه اعضای شورای ملی مقاومت در نزدیکی سفارت آمریکا ، زندان جلال زاده ، زندان میرزایی ، زندان دکتر محمد طباطبایی ، زندان رضایی و

* سال ۱۳۶۶ کشور پاکستان ، آقایی به نام اصغر از بخش رادیو صدای مجاهد اهل شمال ایران پس از درگیری های درون تشکیلاتی از بخش رادیو به بخش نیرویی به پاکستان اعزام می شود .

سازمان پس از مدت زمان کوتاه اعلام می کرد که اصغر از روابط سازمان بیرون رفته و اطلاعات پایگاه های ارتش آزادیبخش و پایگاه استقرار رهبری سازمان مجاهدین خلق را در اختیار مزدوران رژیم ایران قرار داده است .

هنوز اعضا و هواداران و همچنین همسر اصغر درگیر فهم این مسئله بودند که سازمان اعلام کرد که اصغر توسط مزدوران رژیم جمهوری اسلامی ترور و کشته شد ، مدتی بود همسر اصغر تعادل روحی خود را از دست داده بود که

چرا بلافاصله پس از اعلام جدایی همسرش به قتل رسیده است و این سؤال همیشه مطرح بود که چرا و برای چه اصغر پس از جدایی ترور شد .

توضیح :

اصغر مدت زیادی در پایگاه شخصی آقای رجوی بنام پایگاه بدیع زادگان واقع در ۴۵ کیلومتری غرب شهر بغداد در منطقه ابوغریب در قسمت تهیه برنامه های رادیو صدای مجاهدین خلق در عراق مشغول به کار بود ، بنابر اطلاعات به دست آمده اصغر از دست داشتن مجاهدین در کشتار حج با خبر بود و همچنین رابط بخش برنامه های صدای مجاهدین با نیروهای دولت عراق بود .

* پایگاه بدیع زادگان واقع در ۴۵ کیلومتری غرب شهر بغداد منزل شخصی آقای مسعود رجوی رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در کشور عراق :

یکی دیگر از افراد سر به نیست شده فردی است به نام بهرام ترك اهل تبریز ، بهرام با نام مستعار تقی اهل تبریز در منزل شخصی آقای رجوی کار می کرد و از همه مسائل آنجا مطلع بود ، اطلاعات ویژه اقامتگاه رجوی و اسرار درونی آنها را هم می دانست .

این فرد بعداً مسئله دار شد و تحت برخورد قرار گرفت و به رده پایین تشکیلاتی و به عنوان کارگر ساده برای تمیز کردن حیاط شخصی آقای رجوی به کار گماشته شد .

چندی بعد سازمان در بخشی محدود اعلام کرد بهرام به علت بلد نبودن شنا در استخر آب پایگاه بدیع زادگان غرق شده و مرده است ، علت مردن بهرام را سازمان گفت بهرام خود به تنهایی برای شنا رفته بود و در استخر نیز جز بهرام کس دیگری نبود که به بهرام کمک کند ، لذا بهرام غرق می شود .

بهرام علاوه بر اطلاعات فوق از اطلاعات شرکت مجاهدین در مراسم حج نیز خبر داشت ، همسر بهرام ۶ ماهه باردار بود که بعد از مرگ پدر بچه به دنیا آمد و نام او را بهرام نهادند .

توضیح :

درباره مرگ بهرام گزارش یکی از همکاران او که از نزدیک او را می شناسد ، گزارش از همافر و خلبان نیروی هوایی ایران و یکی از دست اندرکاران طرح فرار آقای دکتر ابوالحسن بنی صدر و آقای مسعود رجوی مسئول سازمان

مجاهدین خلق ایران در تابستان ۱۳۶۰ و خلبان آقای رضا اسدی ، محل اقامت کشور هلند متن تایپ شده از نامه های خلبان رضا اسدی
علی جان سلام ،

امیدوارم که خوش و خرم و موفق و پیروز باشی ، حقیقتش این است که در آن چند روزی که ما چهار نفر به اتفاق یکدیگر در زندان رجوی بودیم چنان احساسی به من دست داده بود که نسبت به شما سه نفر يك پیوند قلبی احساس می کردم .

اگر چه وضعیت طوری بود که حوادثی را در پیش روی داشتیم عاملی بودند تا انسان يك نوع نگرانی و تشنج داشته باشد اما در همان روزها به اتفاق شما به من خیلی خوش گذشت و حقیقتاً احساس غرور می کردم .

وقایع طوری یکی پس از دیگری اتفاق افتاد که هیچ فکر نمی کردم ما يك روزی مجدداً یکدیگر را ببینیم ، اما چنین شد اگر چه دیدار ما در سوگ يك عزیز مبارز اتفاق افتاد ولی برای من يك روز تاریخی بود و مجدداً از دیدار شما دوستان احساس خیلی خوبی داشتم .

آن روز راجع به مقاله ای که در نیمروز نوشته بودی صحبت کردیم ، حالا سعی می کنم به طور خلاصه برایت توضیح بدهم ، حدود دو سالی با بهرام در تعمیرگاه بغداد کار می کردیم او از افرادی بود که شایستگی مسئولیت را نداشت اما از آنهایی بود که با شنیدن اسم مریم خودش را با سر توی شیشه پرت می کرد و فریاد مریم مریم در می آورد .

به همین دلیل هم به او مسئولیت می دادند و عنصر ایدئولوژیکی محسوب می شد ، علت مرگ او را غرق شدن در استخر معمولی گفتند ، خواندن مقاله تو در نیمروز خاطره مسافرت من و بهرام را به خاطر می آورد .

که دو نفری به اتفاق در يك روز تابستانی داغ از بغداد به کرکوک می رفتیم ، ماه رمضان بود و دیگر نمی توانستیم تحمل کنیم و ماشین را کنار رودخانه تکریت ، رودخانه بزرگ و پر جنب و جوش است ، پارک کردیم و به داخل رودخانه رفتیم .

شنای من خوب است و در هر شرایطی می توانم شنا کنم ، اما شنای بهرام چندین بار بهتر از من بود و در عمیق ترین قسمت رودخانه و جایی که کسان

دیگر منجمله خود من نمی رفتم به راحتی و بدون کوچکترین مشکلی چنان شنا می کرد که گویی روی تشک پر خوابیده است و صفا می کند .

گزارش خلبان رضا اسدی در رابطه با قتل های مشکوک درون سازمان مجاهدین خلق ایران را با دست خط خودشان برایتان می فرستم ، ضمناً آخرین بار من آقای رضا اسدی را در تابستان ۱۳۷۰ در زندان های آقای مسعود رجوی در بند عمومی زندان شهرداری واقع در قرارگاه اشرف در ۱۳۵ کیلومتری شمال شرقی شهر بغداد دیدم .

در حال حاضر دو نفر از فرزندان آقای رضا اسدی در چنگ سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق می باشند ، آقای رضا اسدی پس از گذشت ۴ سال هنوز از سرنوشت دو دختر خود بیخبر می باشد .

سازمان مجاهدین خلق ایران از تحویل دادن آنها سرباز زده و حتی از دادن ملاقات و تماس تلفنی و یا خبر سلامتی امتناع می ورزد ، پسر کوچک وی در زمستان ۱۳۶۹ به همراه ۴ نفر دیگر شبانه از پایگاه های جهنمی سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق در منطقه شهر کرکوک فرار می کنند و پس از ماه ها بدبختی و دربدری در کشورهای مختلف در نهایت به کشور سوئد پناهنده می شوند .

* سال ۱۳۶۹ قرارگاه اشرف واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال شرقی بغداد در منطقه خالص عراق : فرد دیگری به نام داود احمدی با نام مستعار جواد پسر مادر رضوان می باشد که در تعمیرگاه تراپری یکی از لشکرهای سازمان مجاهدین خلق ایران به دار آویخته شد .

خلاصه گزارش خلبان رضا اسدی در رابطه با داود احمدی :

داود احمدی پسر مادر رضوان بود ، من و او چند سال با یکدیگر بودیم ، شاید خودت هم او را به خاطر بیابوری چون زمانی که در جنوب عراق و نزدیک بصره بودیم او هم از ابتدای شروع آن قرارگاه تا انتهایش با ما بود و در قسمت تدارکات و خرید و موارد دیگر کار می کرد .

داود در خیلی از قسمت های دیگر هم با من بود و علاوه بر آن بین ما یک رابطه دوستی خیلی صمیمی و شدید به وجود آمده بود ، او سابقه دار و از مسئولین محسوب می شد روزهای قبل از بدار آویخته شدنش شدیداً با فرمانده

تیپ به نام تراب درگیر بود که در این زمینه با برخوردهای تشکیلاتی شدید مواجه شده بود .

او با سعید پسر من در يك قسمت بودند و با یکدیگر دوست شده بودند چند روز قبل از به دار آویخته شدنش دائماً به سعید می گفته که حتماً پدرت را پیدا کن چون می خواهم موضوع خیلی مهمی را به او بگویم که به هیچ کس دیگر نمی توانم بگویم و چندین بار به صورت مخفی با ماشین همراه سعید به قسمت ما آمده بود ولی نتوانسته بودند من را پیدا کنند .

همان طور که خودت نوشته بودی در شب قبل از حادثه او و سعید در آخر شب با یکدیگر پینگ پنگ بازی کرده بودند و آخر شب شاد و خندان به طرف آسایشگاه رفته بودند ، مادر رضوان از رابطه عاطفی شدید داود و من باخبر بود .

مادر رضوان از آن پس و تا موقعی که از عراق بیرون آمد همیشه وقتی من را می دید مدتها مکث می کرد و طوری وانمود می کرد که می خواهد چیزی را بگوید ، اما نهایتاً از گفتن خودداری می کرد .

با توجه به شناختی که از داود و دوران مبارزاتی اش داشتم و می شناختم که خیلی پر طاقت است ، لذا به دار آویختن او برایم مشکوک است و نمی توانم بپذیرم که او خودش را دار زده باشد .

توضیح در رابطه با به دار آویختن شدن داود احمدی مجموعه گزارش ها نشان می دهد که داود قصد خودکشی نداشته است ، چون کسی که تصمیم خودکشی دارد مهمترین و حساس ترین لحظات عمر خود را می گذارند و باید دارای وضعیت روحی خاصی باشد و طبعاً حوصله بازی ، خنده و شوخی از او سلب می گردد .

همسر اول داود در عملیات فروغ کشته شد و همسر دوم او حامله بود که فرزندش پس از مرگ پدر به دنیا آمد ، سازمان در پاسخ به سؤال مادر داود که جویای علت خودکشی پسرش بود می گوید فعلاً نمی توانیم آن را بگوییم و پس از پیروزی و استقرار در ایران علت خودکشی پسرش را خواهیم گفت .

ضمناً خبر مرگ داود را پس از گذشت يك ماه به مادرش اطلاع می دهند و هنگام دفن تعداد کمی از پرسنل لشکر داود شرکت می کنند و خبر را سازمان

اعلام نمی کند ، گزارش دیگر در رابطه با به دار آویخته شدن آقای داود احمدی در قرارگاه اشرف سازمان مجاهدین خلق ایران مخابره شده است .
صحنه حلق آویز بسیار مرتفع و بلند بود حدوداً شاید بین ۵ تا ۷ متر ارتفاع داشت ، لذا برای اجرای طرح می بایست دو نفر دیگر دخالت می کردند تا طرح اجرا شود این پزشک اضافه می کند من خودم از نزدیک صحنه را دیدم .
داود احمدی در آن موقع مسئله دار بود و قصد داشت از سازمان جدا شود و از پذیرفتن انقلاب ایدئولوژیک را قبول نداشت ، پس از مرگ داود مادر و همسر و دو خواهر و شوهر هایشان از سازمان جدا شدند و اکنون همگی در کشور سوئد پناهنده می باشند .

* سال ۱۳۷۲ قرارگاه اشرف واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال شرقی شهر بغداد در منطقه خالص عراق :

در عملیات های نامنظم سه نفر کشته می شوند که هر سه نفر مسئله دار بودند و مرگشان مشکوک است ، این سه نفر امامت آقای رجوی را قبول نداشتند ، اسم یکی از این قربانیان محمد افتخاری است که همسرش خانم فهیمه در کشور هلند پناهنده می باشد .

* سال ۱۳۷۱ قرارگاه اشرف واقع در خاک عراق :

فرد دیگری با نام مستعار بشیر اهل بلوچستان ایران از لشکر ۹۳ ارتش مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق که معمولاً روحیه شاد و سرحالی داشت یک روز صبح هنگام بیدار باش عمومی او را در رختخواب مرده یافتند .
در حالی که تمامی بدنش سیاه و متورم شده بود ، علت مرگ او را سازمان ناراحتی مغزی اعلام می کند ، بشیر بعد از عملیات فروغ جاویدان مسئله دار بود و بیشتر انتقاداتش خطی و استراتژیکی بود .

وی می گفت سازمان بعد از عملیات فروغ جاویدان به بن بست رسیده و راه خروج از این بن بست انقلاب ایدئولوژیک نیست ، بشیر از طرف فرمانده اش تهمینه رحیمی سخت تحت فشار بوده تا باصطلاح انقلاب را قبول بکند .

* سال ۱۳۷۰ قرارگاه اشرف واقع در خاک عراق :

فرد دیگری با نام مستعار محمود در ساختمان های اسکان (زندان اسکان ، مجموعه G) می میرد ، بعد از یک هفته جسد محمود کشف و در داخل قرارگاه اشرف به خاک سپرده می شود .

سازمان علت این مرگ را اعلام نکرد ، توضیح اینکه مجموعه G در کنار زندان H که یکی از مخوف ترین زندانهای انفرادی سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق می باشد .

* سال ۱۳۷۱ قرارگاه اشرف واقع در خاک عراق :

خانمی با نام زهرا از لشکر ۴۰ ارتش سازمان مجاهدین خلق ایران به خاطر اعتراض و دفاع از حقوق زنان و نپذیرفتن انقلاب ایدئولوژیک و طلاق های اجباری با ریختن بنزین به روی خود در برابر دیدگان سایرین در روز روشن دست به خود سوزی می زند و بلافاصله می میرد .

عالی جناب :

در اینجا لازم می دانم به بخشی از سیستم های سانسور و اختناق در درون سازمان مجاهدین خلق ایران که خودم قربانی این سانسورها واقع شده ام را برایتان به صورت محوروار شرح دهیم .

من جمله ام را با شرح وضعیت زندانهای سازمان شروع می کنم و زندانبانان اندیشه و آزادی بیان در دستگاه مجاهدین خلق ایران و مسعود رجوی مستقر در خاک عراق .

کلاً ما در فضای بسته و به دور از مردم و جامعه ایران زندگی می کردیم ، افکار و نقطه نظرات سایر دیگر اندیشان به ما نمی رسید ، امکان دسترسی به نشریات سایر گروه ها نبود و به عبارتی ممنوع بود .

نشریات سایر گروه ها نبود و به عبارتی ممنوع بود ، گوش دادن به اخبار رادیوها وجود نداشت چون داشتن رادیو ممنوع بود ، گوش کردن به هر نوع موسیقی در درون سازمان مجاهدین حرام و ممنوع بود .

اخباری که ما گوش می کردیم فقط از کانال بولتن خبری سازمان مجاهدین خلق ایران و رادیو صدای مجاهدین بود ، هفته ای یک بار کوله پشتی نظامی افراد را چک و کنترل و بازرسی می کردند ، یادداشتهای را جمع می کردند و پس از بررسی آنها را می سوزاندند .

تجمع و صحبت دو نفر ممنوع بود و حتی در کادردو نفره هر تجمعی را به اتهام محفل گرایی و ترویج افکار آقای خمینی و لیبرالیسم سرکوب می کردند .

پدران حق نداشتند به هنگام دیدار دست دخترانشان را بگیرند و همچنین بوسیدن دختر در هر سن و سال ممنوع بود ، برای پدران تنبیه تشکیلاتی داشت و دست دادن خانم ها و آقایان ممنوع بود حتی در کادر خانواده ها .

میز و صندلی غذا خوری خانم ها و آقایان از هم جدا بود ، بدین منظور اگر آقای یا خانمی از صندلی جنس مخالف استفاده می کردند بلافاصله تهمت جنسی به آن فرد می زدند .

بعد از امام شدن شخص رجوی جداسازی خانم ها و آقایان شدت پیدا کرد ، حتی به هنگام رفتن به منزل زن و شوهرها حق نداشتند داخل اتوبوس در یک صندلی و کنار هم بنشینند ، خانم ها یک طرف اتوبوس و آقایان طرف دیگر اتوبوس می نشستند .

مسیری که خانم ها تردد می کردند برای آقایان ممنوع بود بدین استدلال که جای پای خانم ها آقایان را دچار احساسات جنسی می کند و همچنین بر عکس برای خانم ها هم ممنوع بود که از مسیر آقایان تردد کنند چون دچار احساسات جنسی به اصطلاح می شدند .

دادن گل به همسر و دختر ممنوع بود و کسی حق نداشت در جمع نفرات گلی به زن و یا دخترش بدهد ، در سالن های غذاخوری خانواده ها حق نداشتند کنار هم غذا بخورند .

از نظر مجاهدین مسلمان واقعی کسی است که فقط امامت آقای رجوی را قبول داشته باشد و خود را شیعه رجوی بداند و حاضر بشود برای این امامت سجده بجا بیاورد و پای شخص رجوی را بوسیده و زیارت بکند .

در درون سازمان مجاهدین خلق ایران جایی برای اقلیت های مذهبی و قومی وجود ندارد در جریان انقلاب ایدئولوژیک نفرات اهل تسنن و اقلیت ارمنه مجبور شدند تغییر عقیده داده و امامت آقای رجوی را قبول کنند ، خانم فریده ، ناصر ، هژیر

آقای رجوی گفت حلقه ازدواج سمبل جنسیت است در حالی که در عرف اجتماعی حلقه سمبل همبستگی یک زوج و اولین کانون اجتماعی شدن جامعه بشریت است ، آقای رجوی گفت بچه سمبل نفاق است در حالی که در عرف

اجتماعي بچه سميل عشق و محبت و تداوم نسل انسان و ادامه دهنده راه رشد و شکوفايي جامعه بشريت است .

آقاي رجوي گفت براي وصل شدن به رهبري عقيدتي همانا پذيرش انقلاب ايدئولوژيك بدون چون و چرا مي باشد لذا شاخص وصل بودن را اين طور بيان کرد که هر کس بايد زنش را طلاق داده آنها سه طلاقه و سپس زنش را به عقد رهبري عقيدتي در بياورد (يعني آقاي رجوي) آنگاه دست مرا گرفته و به رختخواب زنهايتان ببريد .

آقاي رجوي علت ازدواج ها را محرم شدن با خودش اعلام کرد ، وي گفت براي شادابي روحيه رهبري اگر لازم شد روزي با يك زن ازدواج کند بايد اين کار را بکند .

آقاي رجوي سپس طلاق هاي اجباري و از هم گسستن خانواده ها را در دستور کار خود قرار داد و کليه خانواده ها را به زور از هم جدا کرد .

* سال ۱۳۷۰ قرارگاه اشرف واقع در عراق :

در اينجا لازم مي دانم به بخشي از سرنوشت مادران معترض در قرارگاه اشرف سازمان مجاهدين خلق ايران اشاره اي کوتاه بکنم ، تعدادي از خانم هاي معترض به رجوي حامله بودند .

اين خانم ها کماکان در زندان بسر مي بردند ، زندان معروف به اسکان که داراي مجموعه هاي A.B.C.D.E.F.G.H خانواده هاي معترض در اين زندانها زنداني بودند و زمان تولد فرزندشان بود ، اين خانم ها تا آخرين لحظه تولد فرزند بدون سرپرست و بدون پوشش خانواده بودند از شرايط سخت و جانکاه مي شود به دوران بارداري آنها اشاره کرد .

اصولاً خانم ها در دوران بارداري به رسيدگي ويژه نياز دارند از جمله به خاطر رشد سالم فرزند ميل به غذا ندارند بلکه بيشتري اوقات مي بايست ميوه و سبزيجات استفاده کنند در حالي که سازمان مجاهدين از اين مسئله به عنوان يك حربه بر عليه اين زندانيان استفاده مي کرده و از دادن حداقل غذا خودداري مي کرد .

از ماست و لبنيات و ميوه و سبزي خبري نبود و علاوه بر آن از ملاقات با خانواده محروم بودند و به عنوان کوفي و بريده مي بايست زندان را تحمل مي کردند ، گاهاً مادر باردار التماس مي کرد که يك ليوان شير و يا ماست به او

بدهند ولي سازمان به خاطر اين كه خانم انقلاب ايدئولوژيك را قبول نكرده ، بدتر او را در ايزولاسيون قرار مي دادند .

تا شايد به خاطر حفظ فرزند بدنيا نيامده اش مجبور شود انقلاب ايدئولوژيك آقاي رجوي را قبول بکند در حالي كه جيره غذا ي زندانيان شامل دو عدد خرما و حدوداً ۵۰ گرم نان بود .

گاهاً خانم ها دچار بيماري ويژه مي شدند ولي سازمان از بردن آنها به بيمارستان خودداري مي كرد و مي گفت شما و كودكانتان دشمن رهبري هستيد ما آذوقه نداريم به دشمن رهبري بدهيم همان بهتر كه همراه كودك بدنيا نيامده تان هر دو بميريد تا رهبري از شر شما خلاص شود .

و اما در مقابل ، خانم ها سر تعظيم در برابر رجوي فرود نمي آوردند و مقاومت مي كردند ، وقتي كه زمان تولد كودك مي رسيد زنداني را در يك خودرو نظامي گذاشته و به بيمارستان هاي عراق منتقل مي كردند و بعد از ۴ الي ۶ ساعت از زمان تولد كودك مادر و نوزاد را به زندان منتقل مي كردند بدون اين كه به مادر و نوزاد رسيدگي كنند .

عالي جناب :

گزارشم را از همرزم و هم بند خودم خانم محترم بابايي شروع مي كنم ، خانم محترم بابايي هنوز دوران كودكي را پشت سر نگذاشته بود كه در محيط خانواده با سازمان مجاهدين خلق ايران آشنا شد .

در اين زمان محترم ۱۴ سال بيشتر نداشت كه توسط رژيم اسلامي دستگير و روانه زندان شد و مدت سه سال از عمر خود را در زندان گذراند و پس از آزادي از زندان عازم سفر به زندگي جديد شد و پس از پشت سر گذاشتن سختي ها بالاخره خود را به خاك عراق رساند و در صفوف مجاهدين خلق پيوست .

و بي دريغ در كنار ساير همرزمان خود مشغول فعاليت شد و در نهايت در عمليات فروغ جاويدان از ناحيه صورت به شدت زخمي شد و در جريان انقلاب ايدئولوژيك و آقاي رجوي قد علم كرد و از هويت زن بودن همانا آزاد بودن و آزاد زيستن و از هويت انسان بودن خود و ساير همرزمان خود دفاع كرد و به انقلاب و امام شدن آقاي رجوي نه گفت و از سال ۱۳۶۹ بدترين دشنام ها و تهمت ها را به جان خريد .

خانم محترم بابایی علاوه بر نپذیرفتن امامت رجوی جرم دیگری نیز از نظر سازمان مجاهدین خلق مرتکب شده بود و آن هم جرم بچه دار شدنش بود ، از این رو سازمان و رهبری کینه عمیقی نسبت به خانم های باردار داشتند .

برای آخرین بار محترم را با برانکار به نشست انقلاب می برند و از او می خواهند از شوهرش طلاق بگیرد ، محترم باز هم جواب نه را تکرار می کند ، محترم را به زندان بر می گردانند در همین زمان شوهر محترم آقای کریم حقی با ما در زندان پشت میدان تیر قرارگاه اشرف زندانی بود .

محترم تک و تنها و بدون سرپرست نوزاد را در زندانهای اسکان به دنیا آورد ، سازمان مجاهدین خلق حتی از دادن شیر خشک به نوزاد محترم خودداری می کرد و هر بار در جواب محترم می گفتند سزای کوفی و بریده از رهبری همین است برو به جان رهبری دعا کن که تو را نکشته و زنده هستی .

پس از ۲۷ روز سازمان حاضر شد جسم لاغر و استخوانی کودک محترم را توسط یکی از زندانبانان به ملاقات پدرش کریم حقی بیاورند ، سازمان از این ملاقات و سوء تغذیه کودک می خواست آقای کریم حقی را تحت فشار روحی قرار بدهد و شاید کریم به خاطر زنده ماندن کودکش در مقابل سازمان کوتاه بیاید و تن به پذیرش امامت رجوی بدهد .

دقیقاً یادم هست یک روز آفتابی مارال ۲۷ روزه به ملاقات پدرش به زندان میدان تیر آمد ، ورود مارال کوچولو به بند A شور و شوق عجیبی در زندانبانان ایجاد کرد در آن ایام ما ۱۷ نفر از محکوم شدگان به مرگ در انتظار تولدی دیگر بودیم .

مارال پس از ملاقات با پدر دست به دست بین زندانبانان می چرخید نوزاد خردسال از دیدن آن همه ملاقاتی عصبانی شد و گریه کرد ، گویی با گریه می خواست چیزی را برایمان تعریف کند ، چرا که طی این ۲۷ روز به جز دست نوازشگر مادر دست دیگری را حس نکرده بود .

در چشمان بی رمق مارال آینده قشنگی را می شد دید ، مارال گرچه کوتاه و سرزده به بند زندانبان آمده بود ولی به همراه خود حیات و تولدی دیگر به ارمغان آورد ، چون مارال هم مثل مادرش محکوم به مرگ تدریجی شده بود .

بعد از چند ساعت مارال با تك تك زندانيان وداع كرد و رفت ، به هنگام وداع عبدالرضا گفت صورت مارال را نبوسيد ، چون اگر گزمه هاي رجوي متوجه شوند باز اتهامات جنسي شروع مي شود .

و اين بود كه محترم بابايي بيش از يك سال و نيم در بدترين شرايط ممكنه در زندان هاي سازمان مجاهدين خلق فرزندش را به دندان گرفت و بزرگ كرد ، از زندان اسكان تا زندان H و خانه هاي امن در شهر بغداد و در نهايت تاب تحمل آن دوران را نياورد و در شرايطي بس دردناك و در يك بحران بي هويتي دست به خودكشي زد .

به همراه اين گزارش نوار ويدئويي به خاك سپاري محترم بابايي براي تان ارسال مي شود پيام خودكشي خانم محترم بابايي در صحبت هاي مادرش مخفي است ، همچنين توجه شما را به صحبتهاي آقاي كريم حقي و برادر محترم بابايي جلب مي نمايم .

خانم محترم بابايي به دليل فشارهاي طاقت فرسا ، تحمل زندان ، شكجه هاي روي رواني متعدد كه طي يك پروسه جدائي خود از سازمان مجاهدين خلق ايران متحمل شده بود اكثرأ از ناملايمات روي رنج مي برد و به عنوان راه حلي براي رهايي و خلاصي از اين همه درد و رنج اقدام به خودكشي كرد .

در همين رابطه آقاي كريم حقي و مادر و برادر محترم بابايي اعلام آمادگي كردند براي روشن شدن هر چه بيشتر حقايق حاضر هستند با نمايندگان سازمان شما ملاقات حضوري داشته باشند و در آنجا حقايق را با سازمان هاي حقوق بشري در ميان بگذارند ، در همين رابطه نامه آقاي كريم حقي به خانم الهه هيگس به تاريخ ۱۸ آگوست ۱۹۹۵ ضميمه اين گزارش مي باشد .

* سال ۱۳۷۱ قرارگاه اشرف واقع در عراق :

سرنوشت يكي ديگر از مادران باردار در زندان اسكان بدین شرح مي باشد ، خانمي با نام مستعار پروانه اعزامي از فرانسه ، اين خانم طي چند سال همكاري با سازمان مجاهدين و همچنين كشته شدن شوهر اولش در عملياتهاي نوار مرزي با داشتن يك دختر كوچك در روابط درون سازماني با آقايي به نام سعيد ازدواج كرد .

خانم پروانه مانند سایرین در مجموعه اسکان در ایزولاسیون کامل به سر می برد ، در دوران بارداری از حداقل زندگی محروم بود و تا چند ساعت قبل از به دنیا آمدن نوزادش بی سرپرست بود و طبق معمول کوفی ها و بریده ها (عنوانی که سازمان به اعضای معترض داده بود) حق حیات نداشت .

لذا در جواب هر سوالی به خانم ها می گفتند شما و کودک به دنیا نیامده شما دشمن رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران هستید ، لذا ما آذوقه به دشمن خود نمی دهیم ، مگر این که توبه کرده و از رهبری سازمان درخواست عفو بکنید . این در شرایطی بود که مجموعه زندان اسکان حتی وسایل گرمایی برای مادران و نوزادان نداشت ، خانم پروانه به هنگام درد شدید زایمان توسط زندانبانان با خودرو نظامی به بیمارستان دولت عراق انتقال داده می شود و هنوز چند ساعت از دوران زایمان را طی نکرده بود که دوباره با خودرو نظامی به زندان اسکان انتقال داده می شود .

همزمان با این واقعه دردناک شوهرش در زندانی دیگر به سر می برد و شب و روز درخواست ملاقات می کرد تا شاید رهبری سازمان به او اجازه ملاقات بدهد ، سعید بعد از چند ساعت صحبت با محسن رضایی رئیس زندانبانان سازمان مجاهدین خلق ایران توافقی را قبول کرد تا شاید برای چند ساعت به ملاقات همسر بیمار و دو کودک خردسال و نوزادش برود .

سعید گفت بعد از ملاقات با همسر و فرزندم دیدم نوزاد از فرط سرما و بی شیرینی و امکانات در حال مرگ است ، لذا مجبور شدم برای حفظ جان نوزاد تازه به دنیا آمده اقدامی بکنم ، تنها چیزی که نظرم را جلب کرد و در دسترس بود بوته های خشک شده علف ها بود .

ابتدا شروع به جمع آوری بوته ها کردم و سپس بوته ها را آتش زدم تا شاید چند تا سنگ را گرم کرده به داخل خانه ببرم ، هنوز شعله های آتش خاموش نشده بود که رئیس زندانبانان سازمان مجاهدین خلق ایران محسن رضایی با ۳ نفر همراه سر رسید .

بدون مقدمه شروع به فحش دادن کرد و تا من آمدم جواب بدهم ۴ نفره مرا زیر مشت و لگد گرفتند ، دخترم شراره ۸ سال بیشتر نداشت داد می زد : " آهای بابای منو کشتن کمک کنید . " ولی داد و فریاد بچه به جایی نرسید .

در نهایت بچه خودشو روی من انداخت تا شاید دست از کتک کاری من بردارند ، ولی آقای محسن رضایی در برابر چشمان گریان و مات زده همسر که بیمار بود و هم چنین دختر کوچکم و نوزاد تازه به دنیا آمده به زدن ادامه دادند و هر چه آنها التماس کردند که بیش از این مرا کتک نزنند ، ولی التماس خانواده بجایی نرسید .

یکی دوبار شراره خودش را روی من انداخت تا شاید به خاطر او محسن رضایی کوتاه بیاید ولی هر بار شراره خردسال را گرفته و روی زمین پرت می کردند ، آنروز من را در مقابل چشمان حیرت زده همسر و شراره کوچک و شهاب که هنوز چند روز از تولدش نگذشته بود آن قدر کتک زدند که تمام سر و صورتم خون آلود شده بود .

سعید به همراه سایر خانواده ها به اردوگاه مرگ رمادی تبعید شد ، سعید به همراه همسر و دو فرزندش شبانه از اردوگاه مرگ رمادی فرار کرده و خود را به کشور اردن می رسانند .

پس از معرفی خود به نیروهای دولتی اردن پلیس مرزی به آنها اجازه ورود نمی دهد .

پروانه پس از باخبر شدن جریان که می بایست دوباره به اردوگاه مرگ رمادی عراق برگردند دست به انتحار می زند و به عنوان اعتراض به قوانین ضد انسانی دولت اردن رگ دستش را می برد و درخواست می کند که موضوع را به سفارت فرانسه اطلاع بدهند و این هم پاسپورت من است .

ولی مأمورین دولت اردن در جواب می گویند که این فرمان پادشاه اردن و خواست رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران و دولت عراق می باشد که هر چه زودتر شما را برگردانیم و این چنین تصمیم گرفته می شود و دوباره به رمادی بر می گردانند و سعید به خاطر خروج غیر قانونی از خاک عراق محکوم به یک ماه زندان می شود و اینک این خانواده در کشور آلمان به سر می برند .

عالی جناب :

حتماً می دانید هر مادری قبل و بعد از زایمان به رسیدگی ویژه نیاز دارد ، سازمان مجاهدین خلق ایران از دادن شیر خشک به نوزادان خودداری می کرده و با این عمل مادران را تحت فشار روحی قرار می داد تا مادران در مقابل رهبری رجوی زانو زده و درخواست عفو و بخشش کنند .

به علت عدم رسیدگی به مادران اغلب بعد از يك هفته شیرشان خشك مي شد و مادران مجبور بودند با شیر خرمای آب شربت درست کنند تا شاید کودکانشان را از مرگ نجات دهند ، سازمان مجاهدین خلق ایران از دادن ملاقات به خانواده ها خودداری می کرد و مانع از این می شد که شوهرانشان در امر نظافت و رسیدگی به همسرانشان کمک کنند .

* سال ۱۳۷۰ قرارگاه اشرف واقع در عراق :

خانم دیگری به نام مریم که هنوز ۳ ساعت از زمان تولد نوزادش نگذشته بود که او را به زندان اسکان منتقل می کنند و بدون سرپرست و هیچگونه امکانات او را زندانی می کنند، کودک وی به خاطر سوء تغذیه و عدم رسیدگی بهداشت و درمان دچار بیماری فلج اطفال می شود .

* سال ۱۳۷۰ قرارگاه اشرف واقع در عراق :

خانم دیگری با نام زهرا ۴ ساعت بعد از زمان تولد فرزندش با حالتی وحشیانه توسط مأموران سازمان مجاهدین خلق از روی تخت بیمارستان بیرون کشیده می شود ، صحنه بقدری دردناک و تکان دهنده بوده که کارکنان بیمارستان عراقی اعتراض می کنند .

ولی زندانبانان سازمان مجاهدین خلق ایران در جواب کارکنان عراقی می گویند این خانم از نسل خمینی است ، خمینی را می شناسید ، خمینی همان کسی بود که بچه های شما را در جبهه ها می کشت .

بعد از انتقال خانم زهرا به زندان اسکان او را بدون هیچگونه امکانات بهداشتی و غذایی رها می کنند و حتی به سایر زندانیان و اعضای جدا شده اجازه ملاقات و رسیدگی را نمی دهند .

توضیح این که شوهر خانم مریم و خانم زهرا جزو کسانی بودند که رهبری و رجوی را قبول نکرده بودند ، لذا از نظر آنها طبق گفته آقای رجوی این خانم ها کوفی بودند و جرم کوفی بودن اعدام است یا زندان .

* سال ۱۳۷۰ قرارگاه اشرف واقع در خاک عراق :

آقای به نام فرخ اهل خوزستان ایران از لشکر محبوبه جمشیدی عضو شورایی رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران برای این که وفاداری خودش را به رهبری سازمان نشان بدهد به زندان اسکان مراجعه کرده و همسر خود را در برابر چشمان فرزند خردسالش به زیر مشت و لگد گرفته و کتک می زند .

تمامي كساني كه رهبري و آقاي رجوي را قبول نداشتند بايد از دست شوهران انقلاب كرده در حضور جمع سيلبي مي خوردند و متحمل تهمت جنسي و فحش مي شدند و همچنين آقاياني كه رهبري رجوي را قبول نداشتن توسط همسران خود سيلبي مي خوردند و متحمل تهمت جنسي و فحش مي شدند .

* سرنوشت كودكان در سازمان مجاهدين خلق ايران :

در تقسيم بندي نهايي كودكان درون روابط سازمان مجاهدين خلق ايران دو طيف بودند :

۱. كودكاني كه پدر و مادرانشان را در جنگ با رژیم جمهوری

اسلامي از دست داده بودند .

۲. كودكاني كه به همراه پدر و مادر به سازمان مجاهدين خلق

ايران پيوسته بودند .

نحوه رسيدگي و آموزش كودكان حول دو تا مسئله شكل گرفته بود :

۱. اين كودكان به خاطر شرايط مبارزه با شرايطي كه به آنها

تحميل شده بود مي بايست در قرارگاه هاي نظامي سازمان

مجاهدين خلق ايران زندگي مي كردند ، يعني زندگي جمعي

داشتند و از رسيدگي و سرپرستي و همچنين از عواطف پدر و

مادر بدور بودند .

۲. مسئله تعليم و تربيت بچه ها در مدارس سازمان فقط جنبه

شستشوي مغزي داشت ، براي كودكان نه آموزش علمي و نه

تربيت سالم وجود داشت .

از جمله به كودك خردسال آموزش مي دادند تا بيايد صحنه كشته شدن پدر و

مادرش را در جمع توضيح بدهد و شعار ايران رجوي ، رجوي ايران به او ياد

مي دادند ، از درس علمي و تربيتي خبري نبود .

بخش دوم كودكاني بودند كه پدر و مادرانشان در قيد حيات بودند به آنها آموزش

داده مي شد كه پدر و مادر شما مسعود و مريم هستند ، لذا شخصيت كودك با

این نوع آموزش شکل می گرفت و بعد از مدتی رابطه اش با پدر و مادر قطع می شد .

در مدارس فقط سرودهای سازمان و حماسه های مجاهدین خلق آموزش داده می شد ، کودک در يك پروسه کوتاه مدت انسانی انتقام جو و تحقیر شده بار می آمد و فقط يك چیز بلد بود آن هم این که چطور می شود آدم کشت و چطور می شود از دشمنان رهبری سازمان انتقام گرفت ، دستگاه آموزشی از کودک معصوم يك انسان بی رحم و خونریز و تحقیر شده می ساخت .

همین بچه ها در جریان جنگ کویت به خارج از عراق اعزام شدند ، سازمان در لشگرها نشست می گذاشت و از پدران و مادران می خواست تا جگر گوشه هایشان را به سازمان تحویل بدهد ، تعدادی قبول کردند و تعدادی قبول نکردند . پس از اعزام کودکان به خارج از عراق آنها را بین هواداران مختلف تقسیم کردند و به آنها گفتند بعد از جنگ بچه ها را پس می گیرند ، در این رابطه پس از پایان یافتن جنگ کویت تعدادی خواستند بچه ها را پس بدهند ولی سازمان قبول نکرد و پس نگرفت ، در میان این بچه ها تعدادی هم شیرخواره وجود داشت ، ۲ ساله ، ۳ ساله ، ۱۶ ساله و ۱۷ ساله هم وجود داشت .

* فضاي پایگاه موسوي در شهر کلن آلمان محل استقرار و کودکستان بچه ها :

پایگاه موسوي آپارتمان دو طبقه اي است در شهر کلن ، توضیح این که این پایگاه خانه نیست بلکه پایگاه سياسي تبلیغی سازمان مجاهدین خلق ایران می باشد ، بچه ها در هر اتاق ۷ الي ۸ و گاهی تا ۱۶ نفر نگهداری می شوند .

در پایگاه موسوي در شهر کلن آلمان زندگی بچه ها کماکان مانند زندگی در قرارگاه های سازمان و کاملاً تشکیلاتی مثل بغداد رفتار می شود ، بچه ها صبحگاه دارند ، سرود مسعود و مریم برایشان پخش می شود و همچنین اجرای شامگاه که جزو کار روزانه آنها می باشد ، خانمی به نام اعظم مسئول بچه ها بوده است .

دخترهای بزرگ باید روسري سر بکنند ، نوارهای موسیقی و ویدئویی سازمان را فقط باید گوش بدهند و تماشا بکنند ، اجازه دیدن برنامه های تلویزیونی را ندارند و در صورت تخلف از مقررات تنبیه بدنی می شوند .

بچه ها از محیط بیرون و بخصوص از پدر و مادرانشان کاملاً قطع هستند ، نه نامه ای دریافت می کنند و نه می توانند نامه ای به پدر و مادرانشان که در

کشور عراق هستند بنویسند و همچنین از ملاقات با پدران و مادران در سطح اروپا و آمریکا محروم هستند .

سازمان بچه ها را به عنوان گروگان در پیش خود نگهداشته تا مبادا پدر و مادران جدا شده از سازمان دست به افشاگری بزنند ، از سال ۱۳۶۹ تا این تاریخ یعنی شهریور ۱۳۷۴ این کودکان از سرنوشت پدر و مادر خود بی اطلاع هستند .

این محدودیت ها را به این عنوان به بچه ها تحمیل می کنند که مادر و پدر شما در حال مبارزه با رژیم خمینی هستند و نباید وقت آنها را بگیرید ، شما باید کاری کنید که انرژی آنها آزاد شود .

بچه ها از پول توجیبی محروم هستند ، حتی حقوقی که دولت آلمان به عنوان حقوق ثابت برای بچه ها پرداخت می کند سازمان مصرف تبلیغ عکس مریم رجوی و مسعود رجوی و تبلیغ سیاسی خودش می کند .

فشارها به حدی است که بچه ها برای بر آوردن نیازهای کودکانه خود از فروشگاه ها دزدی می کنند ، سازمان از بچه ها تحت عنوان قربانیان جنگ ایران و عراق نام می برد و با نشان دادن چند قطعه عکس به مردم اروپا و آمریکا و در مواردی به نمایش گذاشتن بچه ها در معابر عمومی اقدام به جمع آوری پول می کند و این پول ها صرف تبلیغات سازمانی می شود .

بچه ها در داخل پایگاه ها لباس فرم ارتش مجاهدین که زیتونی رنگ است می پوشند ، البته برای بیرون آمدن لباس عوض می کنند و همچنین داخل قرارگاه های سازمان مجاهدین مستقر در خاک عراق همیشه لباس فرم زیتونی رنگ ارتش مجاهدین را به تن می کنند .

در يك مورد برای جشن سالگرد انقلاب ایدئولوژیک ازدواج مسعود و مریم خانمی به نام اعظم مسئول پایگاه موسوی در شهر کلن آلمان بچه ها را به قبرستان عمومی شهر برد تا از آنجا یعنی از روی قبرها گل ها را بدزدند و برای مراسم جشن مریم و مسعود بیاورند .

* يك مورد یکی از دختران کارش به دیوانگی کشیده به نام گلستانه پیراموند ، وی مدتها در بیمارستان روانی شهر هامبورگ آلمان تحت درمان و معالجه بوده و کاملاً دچار اختلال مشاعر شده است .

گلستانه پیراموند سه خواهر و برادرش را در راه مبارزه برای آزادی مردم ایران از دست داده است ، وی را در جریان انقلاب ایدئولوژیک دوم سال ۱۳۶۸ از شوهرش تحت نام طلاق های ایدئولوژیک (طلاق های اجباری) جدایش کردند و در نتیجه دچار اختلالات روانی شد .

* بهاره بابک نیا ۱۹ ساله فرزند عباس بابک نیا ؛ بهاره در جریان جنگ کویت به پایگاه موسوی در شهر کلن آلمان فرستاده شده در حالی که پدرش عباس بابک نیا قبلاً از سازمان جدا شده و در کشور هلند بسر می برد ، سازمان از دادن بهاره به پدرش امتناع می کرد .

مادر بهاره در آن موقع هنوز در بغداد و در صفوف مجاهدین بود ، طبق آخرین خبر بهاره همراه با یک خانم دیگر از مجاهدین که در پایگاه موسوی کلن بسر می برد ، هر دو طبق یک برنامه ریزی مشترک از این پایگاه فرار می کنند .

بهاره چند روزی را نزد یک خانواده شرافتمند ایرانی بسر می برد و سپس با پدرش تماس می گیرد ، بهاره اکنون نزد پدرش در کشور هلند زندگی می کند ، آخرین خبر اینکه مادر بهاره نیز در اثر فشارهای وارده سازمان بر وی از سازمان مجاهدین جدا شده و به فرزندان و همسرش پیوسته است .

مورد دیگر آسیه تقوایی ۱۴ ساله را از پدر و مادرش جدا کرده و در بغداد نگهداشتند ، مهدی تقوایی از اعضای بسیار قدیمی سازمان است ، (سال ۱۳۷۲) وی تا چند سال پیش در قسمتهای مختلف سازمان بخصوص بخش رادیو صدای مجاهد فعالیت می کرد .

وی در جریان جنگ کویت موضع انتقادی پیدا می کند و همسر و یک دختر و دامادش را به اردوگاه رمادی در کشور عراق می فرستند ، ولی آسیه ۱۴ ساله را شستشوی مغزی داده به نحوی که آسیه به پدر و مادر خود توهین کرده و می گوید من نه پدر دارم و نه مادر ، پدر من مسعود و مادر من مریم است .

مجاهدین از تحویل دادن آسیه به والدینش خودداری می کنند ، مهدی تقوایی و همسرش هم اکنون جدا شده و در انگلستان بسر می برد و آسیه در قرارگاه های سازمان رجوی در بغداد .

سرنوشت فرزندان آقای شمس حائری :

در جریان طلاق های اجباری سال ۱۳۶۹ همسر آقای مهدی شمس حائری جدا شده و بدترین توهین ها را بنا بر دستور شخص رجوی به او کرد و اهانت کرد به شخصیت انسانی او ، شمس حائری سال ۱۳۷۰ از سازمان جدا شده و پس از گذراندن زندان در قرارگاه اشرف رئیس زندانبانان محسن رضایی همراه مهدی خدایی صفت برای او در زندان شهرداری قرارگاه اشرف واقع در کشور عراق دادگاه تشکیل دادند و حکم اعدام او را ابلاغ کردند .

آقای شمس حائری سپس به اردوگاه مرگ رمادی تبعید شد و از طریق صلیب سرخ جهانی به کشور هلند پناهنده شد ، بیش از ۴ سال است آقای شمس حائری از ملاقات با فرزندان محروم می باشد .

سازمان به حدی فرزندان او را شستشوی مغزی کرده که دو طفل به هنگام دیدار اولیه در حضور وکیل مدافع آقای حائری به او توهین می کنند و بدترین ناسزاها را گفته و اعلام می کنند پدر و مادر ما مسعود و مریم هستند نه شما . این در حالی است که کودک ۱۴ سال بیشتر ندارد و طی حکم دادگاه قرار بود هر ما شمس حائری فرزندان خود را ملاقات کند در حال حاضر فرزندان او در کشور فرانسه می باشند و سازمان بدون اطلاع دولت آلمان اقدام به این جابجایی کرده است و ضمناً ۲ سال است از سرنوشت فرزندان خود بی خبر می باشند .

* فردی به نام مهناز منیرزاده مستقر در کشور هلند :

خانم مهناز منیرزاده بیش از ۴ سال است که از سرنوشت فرزندان خود بی خبر می باشند ، طی این مدت هر چه با سازمان تماس گرفته ۲ طفل خردسالش را به او تحویل نمی دهند ، تنها جوابی که گرفته گویا فرزندان در یکی از شهرهای آمریکا هستند .

سازمان برای سرپوش گذاشتن بر جنایات مرتکب شده در زندان هایش در کشور عراق از این طریق با گروگان گیری فرزندان می خواهند افشاگری اعضای جدا شده را کنترل بکند .

* چماق داری مسعود رجوی را محکوم می کنیم .

بر اساس گزارشات دریافتی پس از افشای زندانهای سازمان مجاهدین خلق ایران توسط اعضای معترض در خارج کشور و ابراز انزجار و محکومیتی که

از جانب اپوزیسیون در تبعید و همچنین سازمان میدل ایست و اچ صورت گرفت ؛

رهبري سازمان مجاهدين خلق ايران سياست اتهام سازي و ترور شخصيتي و تهديد و چماق داري را به مثابه حلقه مكممل سرکوب درون تشکيلاتي و برون تشکيلاتي در کشورهاي ترکیه ، آلمان ، هلند ، فرانسه ، دانمارک ، سوئد ، سوئیس ، فنلاند عليه اعضاي معترض و افشا کنندگان زندانهايش به کار گرفت .
* از خرداد ماه سال ۱۳۷۰ تا امروز اعضاي جدا شده از طرف سازمان تحت تعقيب و مراقبت و تهديد و ضرب و شتم واقع شده اند ، تيرماه سال ۱۳۷۰ شهر کلن آلمان عضو سابق سازمان به نام علي رضا پورنظري به همراه فرزند کوچکش موسي مورد حمله و هجوم چماق داران سازمان مجاهدين واقع مي شود .

ولي با هشيار ي و کمک همسايگان مراتب را به پليس اطلاع مي دهند و چماق داران سازمان قبل از آمدن پليس صحنه را ترک مي کنند ، تا به حال ۳ تن از چماق داران شناسايي شده اند که هم اکنون در کشور هلند با سازمان همکاری مي کنند .

توضیح اینکه ۲ تن از افراد چماق دار با نقاب وارد صحنه مي شوند ولي سر تيم عمليات سرکوب و اختناق بدون نقاب وارد صحنه مي شود .

* تيرماه سال ۱۳۷۰ دانشگاه شهر کلن آلمان عضو سابق سازمان با نام مستعار رضا مورد حمله و هجوم ۳ تن از چماق داران سازمان مجاهدين خلق ايران واقع مي شود ، رضا در اين درگيري مجروح مي شود و چماق داران با خوشحالي صحنه را ترک مي کنند ، طبق شناسايي به دست آمده اين ۳ تن از انجمن سازمان مجاهدين خلق مستقر در کشور هلند اعزام شده بودند .

* اسفند ماه سال ۱۳۷۰ کشور هلند ، دو تن از زندانيان از بند رسته و عضو سابق سازمان مجاهدين خلق ايران مستقر در کشور عراق مورد حمله و دشنام چماق داران سازمان مجاهدين خلق واقع مي شوند و درگيري متقابل صورت مي گيرد .

* اسفند ماه سال ۱۳۷۰ کشور انگلستان ، عضو سابق سازمان مجاهدين خلق و از زندانيان آزاد شده از زندانهاي سازمان در کشور عراق به جرم مصاحبه با راديو بي بي سي در لندن مورد حمله و هجوم و ضرب و شتم واقع مي شود .

* سوم فروردین ماه سال ۱۳۷۱ کشور فرانسه ، خانم شروین صمیمی فرد عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران به جرم افشای زندانهای سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق در پونتو از شمال شهر پاریس مورد حمله و تهاجم واقع می شود که خانم شروین شدیداً مورد ضرب و شتم قرار گرفته و مجروح می شود .

* سال ۱۳۷۳ کشور هلند ، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران آقای هادی شمس حائری نویسنده کتاب ارتجاع غالب و مغلوب توسط ۴ تن از چماق داران سازمان مجاهدین خلق ایران مورد حمله و هجوم و ضرب و شتم واقع می شود نامبرده بارها و بارها توسط سازمان از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است .

* سال ۱۳۷۲ کشور هلند عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران آقای امرالله ابراهیمی یکی از زندانیان زندانهای سازمان مجاهدین خلق ایران مستقر در خاک عراق توسط چماق داران سازمان مورد حمله و ضرب و شتم واقع می شود نامبرده بارها و بارها توسط سازمان از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است .

* سال ۱۳۷۲ شهر کلن آلمان خانمی با نام مستعار شهین عضو سابق مجاهدین در مرکز شهر کلن توسط ۴ نفر از چماق داران سازمان مجاهدین خلق ایران مورد ضرب و شتم واقع می شود .

* سال ۱۳۷۳ شهر فرانکفورت آلمان ، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران علی رضوانی توسط مسئول انجمن سازمان مجاهدین خلق ایران در این ماین هتل تهدید به مرگ می شود .

علی رضا حسینی و همسرش و به همراه حسین و مهدی از بخش حفاظت رهبری سازمان مرتب نامبرده را تحت تعقیب قرار داده و در دو مورد اموال سیاسی و منزلش مورد دستبرد واقع شده است و کماکان منزلش توسط چماق داران زیر نظر می باشد .

آقای علی رضوانی نویسنده کتاب شکنجه در زندان های رجوی بارها توسط سازمان مجاهدین خلق ایران از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است و آخرین بار شهریور ماه سال ۱۳۷۴ به جرم مصاحبه با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا ساعت ۲ شب تعدادی ناشناس به منزل او حمله می کنند ولی با

هوشیاری همسایگان مواجه می شوند و قبل از رسیدن پلیس منطقه را ترک می کنند .

* سال ۱۳۷۳ کشور سوئیس ، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران با نام مراد توسط ۳ تن از چماق داران سازمان در معابر عمومی مورد حمله و ضرب و شتم واقع می شود در این درگیری طرفین برای از بین بردن همدیگر از سلاح سرد از جمله چاقو استفاده می کنند .

* سال ۱۳۷۳ کشور دانمارک ، آقای جمشید تفریسی از طرف سازمان مورد حمله قرار می گیرد و بنا به گفته نامبرده او ناچاراً از کشور دانمارک به کشور آلمان منتقل می شود . * سال ۱۳۷۳ کشور سوئد ، یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق توسط سازمان از طریق تلفن تهدید به مرگ می شود .

* سال ۱۳۷۳ شهر کلن هاوزن آلمان ، یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق به نام سعید توسط ۴ تن از چماق داران سازمان مجاهدین مورد ضرب و شتم واقع می شود .

* سال ۱۳۷۳ کشور ترکیه ، یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران خلبان حسن جعفری به همراه خانواده اش در ترکیه مورد حمله و تهمت واقع می شود ، سازمان مجاهدین خلق ایران فرد را جاسوس رژیم به پلیس معرفی می کنند پس از بررسی پلیس معلوم می شود نامبرده نه تنها جاسوس نیست بلکه زندانی سازمان در خاک عراق بوده است .

* سال ۱۳۷۳ کشور انگلستان ، یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق علناً و تلفنی تهدید به مرگ می شود .

* در تاریخ ۹۴/۱۱/۱۷ شهر فرانکفورت آلمان یکی از هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) توسط چند تن از چماق داران سازمان مجاهدین خلق ایران در مرکز شهر مورد حمله و هجوم و ضرب و شتم وحشیانه واقع می شود .

و اینها تنها بخشی از کارنامه چماق داران سازمان در سطح اروپا بوده و هست .

عالی جناب :

سؤال این است ، راستی نقض حقوق بشر چیست ؟ شاید ما تعریف و مفاد و قوانین آنرا نمی دانیم . اگر تعریفی خارج از چارچوب های یاد شده در ابتدای

نامه ام هست لطفاً برایم توضیح دهید و مشخص کنید ، ما برای احقاق حقوق از دست رفته مان و برای رساندن فریادهایمان باید به کجا مراجعه کنیم و با چه سازمانی باید تماس حاصل کنیم .